



مروری بر جنگ شهرها در ۸ سال دفاع مقدس

اولین بمب قبل از آذیر

مرجان قندی

خبرنگار

صدای آذیرها یادآور خاطرات مردم ایران در روزهای جنگ تحمیلی است. آذیر زرد که سه دقیقه مستدی می زد به این معنی بود که احتمال حمله هوایی وجود دارد، اما قطعی نیست؛ آذیر قرمز با صدایی زیر و بم و کشدار بر قطعی بودن حمله هوایی دلالت می کرد. آذیر سفید هم با دو آذیر متدی یک دقیقه ای یعنی حمله تمام شده است با انجام نمی شود. روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم بعث عراق مرزهای بین المللی با ایران را پشت سر گذاشت و تهاجم سراسری و رسمی به ایران را آغاز کرد. صدام از ابتدا نه تنها شهرهای مرزی را مورد حمله قرار داد بلکه به پایتخت نیز دست اندازی کرد تا اینکه از نیمه دوم سال ۶۲ مجموعه حملات موشکی رژیم بعث به شهرها به شکل قابل توجهی شدت یافت که گستره آن بیش از گذشته بود و ناامنی را در شهرهای مختلف ایران تشدید کرد از این تاریخ تا پایان جنگ حملات موشکی رژیم بعث در پنج بازه زمانی به اوج خود رسید که به جنگ شهرها معروف شد.

در شهریور و مهر ۱۳۵۹ چند حمله هوایی به تهران اتفاق افتاد اما این حملات را نمی توان در قالب جنگ شهرها گنجانند، چرا که با اهداف عراق از جنگ شهرها همخوانی نداشت. در این حملات ارتش عراق صرفاً در پی از کار انداختن فرودگاه های تهران در ابتدای جنگ بود تا بتواند فرصت کافی به نیروهای زمینی اش بدهد که در خاک ایران پیشروی کند، البته هیچ یک از این بمباران ها باعث از بین رفتن تأسیسات

آنها معمولاً اهداف را از ارتفاع بسیار بالا مورد حمله قرار می دادند و در نتیجه احتمال اصابت بسیار پایین می آمد لذا حملات اولیه چندان مؤثر نبود. ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بمباران باند فرودگاه مهرآباد، اولین بمباران هوایی تهران، ۴مهرماه ۱۳۵۹ حمله به پالایشگاه تهران، ۱۲ مهر ۱۳۵۹ دیده شدن اشیای نورانی در آسمان تهران، ۱۳ مهر ۱۳۵۹ حمله به غرب تهران، ۱۴ مهر ۱۳۵۹ بمباران کارخانه هلی کوپترسازی جزو روزهایی است که ساکنان تهران خطر

درگیری هوایی را تجربه کردند. در کتاب «جنگ شهرها در تهران» نوشته زینب اسلامی می خوانیم؛ «۳۱ شهریور ۱۳۵۹ اولین روز جنگ بود. ساعت ۱۴ و ۲۰ دقیقه بعد از ظهر چهار فروند میگ جنگنده عراقی به پایگاه یکم شکاری در کنار فرودگاه مهرآباد حمله کردند. آنها باند فرودگاه را بمباران کردند و شش هواپیمای نظامی هدف اصابت بمب ها قرار گرفت. دو هواپیمای آتش گرفت، یک بوئینگ ۷۰۷ مسافربری و

سک یسی ۱۳۰. شیشه های ساختمان های اطراف شکست و مردم وحشت زده به خیابان ها ریختند. مردم تهران سال ها بود که با چنین پدیده ای مواجه نشده بودند. چهره شوک زده شهر در انتظار خبری بود که به ابهامات مردم پایان دهد و توجیهی برای وضع موجود باشد. بسیاری گمان می کردند صداهای مهیب و دود سیاه نشانه درگیری درونی در پایگاه است و به همین دلیل به سمت پایگاه رفتند و... میگ ها ۱۲ بمب انداخته بودند. هدف اصلی شان فرودگاه بود. آتش سوزی وسیع نبود و نیروهای آتش نشانی بسرعت توانستند آن را خاموش کنند. موضوع این بود که بسیاری از هواپیمای جنگی یعنی بخشی از نیروی هوایی، در جنوب فرودگاه مهرآباد قرار داشت و این باعث حساس تر شدن اوضاع شده بود. سه بمب منفجر نشده به شهرک اکباتان اصابت کرد و مردم آن حوالی نگران بودند که هر لحظه منفجر شود چیزی

نگذشت که چند متخصص از نیروی هوایی در صحنه حاضر شدند و بمب ها را با احتیاط منتقل کردند. روزنامه اطلاعات فردای آن روز مصاحبه کوتاهی را با شاهدان عینی چاپ کرد. فردی به نام نصرت طوقی که خانه اش نزدیک پایگاه بود و از نزدیک صحنه را مشاهده کرده بود در مصاحبه گفته است: «روی پشت بام بودم صدای هواپیمای را شنیدم، سه هواپیمای زینتونی. رنگ شان به سیاهی می زد، پایین پرواز می کردند، وقتی رسیدند روی بادگان بمب انداختند. من بیهوش شدم، به هوش که آمدم توی بیمارستان بودم.» مامور دژپانی پایگاه شکاری هم گفت: «نگهبانی می دادم. سه تا میگ بودند؛ دوتا سومی را اسکور می کردند. فکر کردیم هواپیمای خودمان باشند که میگ عراقی را اسیر کرده اند. پایین پرواز می کردند کسی فکر نمی کرد بخوانند بمباران کنند...»

هدف دشمن یعنی از حملات به شهرها شکستن روحیه مردم و ایجاد مشکلات اقتصادی در عقبه جبهه های نبرد بود. از نیمه دوم سال ۶۲ مجموعه حملات موشکی رژیم بعث به شهرها به شکل قابل توجهی شدت یافت که گستره آن بیش از گذشته بود و ناامنی را در شهرهای مختلف ایران تشدید کرد.

اولین مرحله جنگ شهرها از ۱۸ بهمن تا سوم اسفند سال ۶۲ ادامه داشت. دومین سری آن در پاسخ به عملیات تهاجمی ایران طی عملیات بدر بود که از دوم تا نوزدهم فروردین سال ۶۴ ادامه داشت. در این دوره حملات هوایی اکثر شهرهای بزرگ مرکزی و نیمه غربی ایران مورد حمله قرار گرفتند. سومین سری از جنگ شهرها پاسخ به عملیات ایران در منطقه سومار به نام عملیات کربلای ۶ از ۲۷ دی تا پنجم بهمن ماه سال ۶۵ انجام گرفت و به دنبال آن سری چهارم جنگ شهرها به مدت طولانی سه ماه از بهمن ۶۵ تا اردیبهشت ۶۶ ادامه یافت.

در زمستان سال ۶۶ با تجدید قوای ارتش بعث و دریافت سلاح ها و موشک های مدرن شدیدترین سری جنگ شهرها آغاز شد و تا اردیبهشت ۶۷ به طول انجامید. در این مرحله از جنگ شهرها ارتش بعث در طول قریب ۵۰ روز به شلیک ۱۸۹ موشک اصلاح شده زمین به زمین اقدام کرد. از این تعداد ۱۳۵ فروند در تهران، ۲۳ فروند در قم، ۲۲ در اصفهان و تعدادی در تبریز، شیراز و کرج فرود آمد. جنگ شهرها برخلاف اهداف آن که تضعیف روحیه مردم بود، اراده مردم بمب شکنیایی رهبری کبیر انقلاب و جبهه های نبرد را به صورت مضاعفی افزایش داد.



بهمن ۶۱ هم که عملیات والفجر مقدماتی آغاز شد و به همین خاطر ما را بردند اهواز و بعد هم منطقه جنگی دفتر و قلم همراهم بود. توی آن بلبشو هرچه که خیال می کردم شاید روزی از یادم برود یادداشت می کردم. از اسامی گرفته تا نام محل ها... حوادث با سرعتی باور نکردنی می گذشتند و من خوف این را داشتم که یک روز بخشی از این دوران خاص از زندگی ام را فراموش کنم. توی آن سوله درب و درغان که نامش را گذاشته بودیم بیمارستان من مسئول بانک خون بودم. در والفجر مقدماتی بچه های رزمنده با موفقیت روبه رو نشدند. ستون پنجم نقشه عملیات را لو داده بود. توی ۲۰ آن روزی که در بیمارستان صحرایی بودم هزاران شهید و مجروح را به چشم خود دیدم. تصاویر آن روزها آنقدر تلخ و آزاردهنده بود که بعد از بازگشت از جبهه تا مدت ها دچار مشکل روحی بودم و با خود کلنجار می رفتم. مدتی که گذشت نگاهم افتاد به روزنوشته هایی که توی آن ۲۰ روز روی کاغذ سیاه کرده بودم. حالا دیگر خوردم خوشم آمده بود و می گفتم عجب چیز خوبی شده. کمی بسطش دادم و چیزهایی را به آن اضافه کردم.

یادم هست روز اولی که رسیدیم اهواز یکی از فرماندهان آمد سراغمان و گفت زود باشید و سریع وصیت نامه تان را بنویسید. من حسابی جا خوردم. گفتم وصیت نامه برای چی؟ با بی حوصلگی خب یک چیز بنویسید بگذارید توی جیب تان که اگر شهید شدید ما بتوانیم شما را بشناسیم و تحویل خانواده تان بدهیم و بدانیم مثلاً باید کجا دفنان کنیم و... همه مشغول نوشتن شدند. من کمی فکر کردم و دیدم حرفی ندارم برای گفتن. با خودم گفتم چه بگویم. پسر کوچکم که فقط سه سال دارد. اموالی هم ندارم که بخوانم بین ورثه تقسیمش کنم. کاغذ را برداشتم، فقط همین جمله آمد توی ذهنم.

▪ دوشنبه ۲۸ مهر ۱۳۹۹
▪ سال بیست و ششم
▪ شماره ۷۴۷۱

۳۱ شهریور ۱۳۵۹

بمباران باند فرودگاه مهرآباد،

اولین بمباران هوایی تهران،

۴مهرماه

۱۳۵۹ حمله به

پالایشگاه تهران،

۱۲مهر ۱۳۵۹

دیده شدن

اشیای نورانی در

آسمان تهران،

۱۳مهر ۱۳۵۹

حمله به غرب

تهران، ۱۴مهر

۱۳۵۹ بمباران

کارخانه

هلی کوپترسازی

است که ساکنان

تهران خطر

درگیری هوایی را

تجربه کردند

گزارش

۱۵

پایداری

جنگ به روایت اسناد

تأملی در تاریخ نگاری مستند به عنوان راهکاری برای صحت و واقعی نمایی تاریخ جنگ

محمدصادق درویشی

پژوهشگر مطالعات جنگ ایران و عراق

ویل دورانت؛ فیلسوف و تاریخ نگار پراوازه آمریکایی که مجموعه «تاریخ تمدن» اثر اوست، در باب تاریخ و فهم آن گفته است: «بخش عمده ای از تاریخ حدس است و بقیه آن تعصب». این سخن و این دیدگاه به تاریخ کمابیش در سخنان و آرای اندیشمندان وجود داشته است. در باور عامه نیز، تفکری مبنی بر اینکه «تاریخ را فاتحان می نویسند» رایج است و این بیانگر نوعی بی اعتمادی به وثاقت و صحت روایت های تاریخی است. اما به نظر می رسد، در عصر جدید بازخوانی وقایع سیاسی، اجتماعی نظامی و... شکل و شمایل دیگری به فهم تاریخ خواهد داد. در واقع تاریخ نگاری مستند الگویی از روایت و بازنمایی حوادث و رخ دادهاست که با الصاق مؤلفه های مستند در درون خود نوعی «آزمون صحت سنجی» برقرار می کند.

تاریخ معاصر ایران، آکنده از حوادث سیاسی و اجتماعی بزرگ و کوچک است که بر سر نوشت این کشور اثرات غیر قابل کتمان داشته اند. بازخوانی و روایت این حوادث که حدوداً به مطالعه ۱۰۰ سال اخیر ایران می پردازد، همیشه همراه با سوت فاهم ها و اختلاف نظرهای جدی از سوی افراد و جریانات مختلف بوده است. با این حال در فهم هر کدام از مقاطع تاریخی معاصر که مستندات به یاری مورخ و محقق آمده اند، راستی آزمایی تاریخ مکتوب و شاهی سهل تر شده است.

جنگ ایران و عراق، از جهات متعدد می تواند به عنوان مهمترین رخداد تاریخ معاصر ایران مورد بررسی تاریخی قرار بگیرد. گزاره ای که منطقاً کمتر تردیدی نسبت به آن می توان ابراز داشت. اما همچنان مانعی جدی در بازخوانی «تاریخی» جنگ موجود است: افراد مؤثر و تصمیم گیر جنگ همچنان در صحنه مسائل اجرایی و مشورتی کشور حضور دارند. به همین سبب، بازخوانی جنگ در بسیاری موارد مناقشه برانگیز می شود و نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی روز نقش آفرین می گردد. از دحام مناقشات مذکور مانع شکل گیری روایت های تاریخی می شود.

برای تاریخی قلمداد کردن روایت های جنگ تحمیلی باید از یک پادزهر مؤثر و تاریخ شناسانه بهره ببریم و آن تفکیک و جداسازی افراد از پدیده است. در این معنا که بازخوانی تاریخی جنگ رسالت خود را تبیین پدیده همان گونه که هستی پذیرفته تلقی می کند و افراد مؤثر در تصمیمات، از کادر موضوعیت و اولویت تاریخ شناسی خارج می شوند. شاید بتوان با استمرار در این شیوه، به نوعی «روشنمدی» در بازنمایی تاریخ جنگ تحمیلی رسید.

از سوی دیگر، چنانچه به مفهوم تاریخی بودن جنگ ایران و عراق و روایت های آن نزدیک بشویم، تاریخ نگاری مستند می تواند مهمترین معیار و سنجه برای تشخیص سره از ناسره بیان حوادث و وقایع جنگ باشد. اهمیت «درستی» و «صحت» آنچه تحت عنوان تاریخ جنگ گفته و نوشته می شود، البته در این نوشتار مفروض قرار گرفته است. به نظر می رسد در روایت جنگ ایران و عراق، به نسبت دیگر برهه های تاریخ معاصر، توانایی بهره وری بیشتری از تاریخ نگاری مستند داشته باشیم. اهمیت کانونی مؤلفه «سند» در بازخوانی تاریخ جنگ اینجا هویدا می شود.

در دوران جنگ، پس از گذشت روزها و هفته های آغازین، عمق تجاوز و استمرار جنگ تحمیلی برای مردم و رزمندگان مشخص شد. در این میان، مسأله ای که به سرعت ذهن ها را به خود مشغول کرد، ثبت و ضبط دقیق مسائل و جزئیات جنگ بود. در واقع قرار گرفتن در میانه میدان نبردی بزرگ که هستی کشور، انقلاب و مردم را تهدید می کرد، مانع آن نشد که انتقال واقعیات این صحنه برای آیندگان مورد توجه قرار گیرد، بلکه عظمت قضای به وجود آمده، ذهن های خلاق و بلندمدت نگر را به سوی ضرورت ثبت دقیق وقایع و انتقال به آیندگان کشانید.

این روحیه عمومی باعث شد که افراد زیادی از فرماندهان و رزمندگان اهتمام جدی به ثبت وقایع جنگ داشته باشند. نشریات و جراید نیز با اعزام گزارشگران و خبرنگاران به صحنه نبرد تلاش می کردند بازتاب واقعی از جنگ را برای مردم داشته باشند. با این حال سیاه پاسداران انقلاب اسلامی، که از زمانی که با ورود به مسأله جنگ و قرار گرفتن در کنار ارتش، تحول نظامی و دفاعی عظیمی را شکل داده بود در این عرصه نیز خلاقیت به خرج داد. بخش تاریخ جنگ دفتر سیاسی سپاه و بعد مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ (مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس فعلی) با ابتکار فرماندهان سپاه و نیروهای فکری و اندیشه ورز شکل گرفت.

درک موقعیت که جنگ را به مثابه صحنه ای عظیم، تاریخی و تکرارناپذیر تلقی می کرد، موجب شد تا مسأله مستندسازی و جمع آوری اطلاعات دقیق و صحیح از دل ماجرای جنگ در دستور کار قرار بگیرد. در واقع رزمدگانی که اسلحه را زمین گذاشتند و ضبط صوت، قلم و کاغذ دست گرفتند تا در کنار فرماندهان مسائل جنگ را ثبت و ضبط کنند، خود را درون یک موقعیت تاریخی بزرگ می دانستند که پروای انتقال صحیح آن برای آیندگان موجب شد تا نبرد و جهاد را در این حوزه ببینند. به همین دلیل نام خاص «راوی» برگرفته از متون تاریخی و دینی، برازننده آنها بود. قریب به ۶۰ هزار برگه سند که حاوی نوارصوت ها، دفاتر راوی، مصاحبه با فرماندهان و... است ماحصل تلاش این مجموعه بوده است.

غرض از طرح این مطالب توجه ویژه به این نکته است که نیروهای نظامی کشور بویژه سپاه و همین طور دستگاه های اجرایی و رسانه ای ما در زمان جنگ به اهمیت ثبت وقایع در حین نبرد پی برده و برای محققین و پژوهشگران تاریخ جنگ مسیری باز کرده بودند تا امکان نیل به واقعیات جنگ فراهم باشد. در این معنا سخنان یک فرد یا حتی نوشته های مکتوبی که تحت عنوان تاریخ، خاطره نویسی یا ادبیات داستانی صحنه جنگ را ترسیم می کند، باید با شیوه های روشمند تاریخ نگاری مستند، راستی آزمایی بشود. با گذشت قریب به سه دهه از پایان جنگ، گسترده گی صحنه جنگ وقتی با محدودیت حافظه و ذهنیت افراد همراه می شود، امکان اشتباه در بیان مطالب تاریخی جنگ را بیشتر می کند؛ امری که با بهره گرفتن از مستندات در فهم تاریخ جنگ به حداقل خواهد رسید.

در باب تاریخ نگاری مستند و اهمیت انتقال «صحیح» و بی کم و کاست تاریخ جنگ باید بسیار بیشتر تفکر کرد و قلم زد. اما در اینجا به طور خلاصه می توان گفت: اسناد جنگ و هنر استفاده از آن می توان حجت و دلیلی باشد برای بیان مطالب تاریخ جنگ ایران و عراق؛ اسنادی که از درون صحنه نبرد و بدون پیرایه هایی که با مقتضیات زمانی و اجتماعی امروز باشد با ما سخن می گویند. وقتی سندهای جنگ موضوعیت پیدا کنند و سخنان و مدعیات افراد در ذیل آنها قرار بگیرند و بدین شکل تاریخ جنگ ارائه شود؛ احتمالاً دیگر سخن ویل دورانت که تاریخ حدس و تعصب است، گزاره صحیحی نخواهد بود.

روی صفحه سپید نوشتیم: زندگی خوب بود



چشمپند هلال احمر

ما بچه های بیمارستان و آزمایشگاه قرار نبود مثل رزمندگان و برآی جنگیدن برویم جبهه. قرار بود اگر موعد عملیات رسید ما را اسوار هواپیما کنند و ببرند جنوب یا غرب. از آنجا بنشینیم توی هلیکوپتر و مستقیم برویم توی قلب جنگ برای درمان مجروحان جنگی. کارمان هم که تمام شد سوار قطار شویم و برگردیم. من هم مثل بقیه. تازه جدا بافته ای از دکندها و پرستارهای دیگر نبودم. زمستان ۶۱ بالاخره را ماشن رسید. گفتند سوار هواپیما شوید که برویم اهواز. خوشحال شدم و با خودم گفتم خوب الحمدلله اهواز که پشت خط است. اما اشتباه می کردم. نامش اهواز بود ولی ما وسط معرکه جنگ بودیم. بعدها شرایط بهتر شد. برابمان بیمارستان صحرایی زدند و کلی دم و تشکیلات. ما توی یک سوله بودیم. شبانه ما را برده بودند آنجا. اوضاع جبهه ها به هم ریخته بود. عادتی از نوجوانی با من بود و همیشه کاغذ و قلم همراه داشتم و هرچه می دیدم و می شنیدم یادداشت می کردم. نوشتن خاطرات روزانه برابم از لذت بخش ترین کارها بود.

دبلم ریاضی گرفتم و برای ادامه تحصیل در دانشگاه علوم آزمایشگاهی خواندم. تحصیل که تمام شد در دانشگاه شهید بهشتی استخدام شدم و تا همین ۷ سال پیش ۳۰ سالی بود که در آزمایشگاه کار می کردم. سال ۶۱ بود و بعد از انقلاب. روزهایی که طوفان جنگ تازه از راه رسیده بود. ما را هم مثل بقیه موظف کردند که باید داوطلبانه برویم جنگ.

در سال ۱۳۳۰ در ده تجریش به دنیا آمدم. بله درست شنیدید. تجریش آن روزها ده کوچکی بود و من هم خودم را بچه دهات می دانم. در کوچه باغ های شمیران بزرگ شدم و قد کشیدم. توی دبیرستان شاپور تجریش که الان نامش به آل احمد تغییر پیدا کرده تحصیل کردم. تحصیل من نسخه درهم جوشی بود. عاشق ادبیات بودم اما

کتاب خوب مثل آدم خوب است. خیلی نمی شود درباره اش حرف زد. باید با آن معاشرت کرد و به خوبی اش پی برد... باید کتاب را خواند و خوبی اش را لمس کرد. درباره کتاب «زندگی خوب بود» هم تنها حرفی که باید گفت این است که با آن معاشرت کنید. مطمئن باشید که از این معاشرت بی نهایت لذت خواهید برد. لذت خواهید برد چون با همه تلخی اش و با این که راوی لحظه های سخت و حتی خونین روزهای جنگ است ولی احساس خوبی از شرافت و مردانگی و ایثار در وجود آدمی باقی می ماند وقتی که کتاب به انتها می رسد. «زندگی خوب بود»، خاطرات حسن رحیم پور است از ۲۰ روز حضور در یک بیمارستان صحرایی در بجه حمله و والفجر مقدماتی در سال ۱۳۶۱ به عنوان مسئول بانک خون... آنچه می خوانید یادداشتی است که این نویسنده برای ما نوشته است... یادداشتی صمیمی و دلنشین از مردی که روزگاری صحنه هایی را به چشم دیده است که شاید تا به آخر عمر مان چنین صحنه هایی را نبینیم...

حسن رحیم پور نویسنده